**درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری**

جلسه62 -  **21/ 12/ 96 آیه 231 سوره بقره /آیات عدّه در قرآن /کتاب العدد**

خلاصه: استاد گرامی در جلسه گذشته فرمایش مرحوم آقای خویی در تفسیر آیه را رد کرده، به بررسی سند و متن روایت بزنطی پرداختند. ایشان در این جلسه با بررسی روایات مفسر آیه فرمایش آقای خویی در تفسیر آیه را ناتمام می‌دانند.

بحث ما در مورد آیه ﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِکُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾[[1]](#footnote-1) بود. عرض کردیم مراد از ﴿بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ معنای حقیقی‌اش نیست بلکه معنای مجازی است. مرحوم آقای خویی فرموده‌اند به معنای حقیقی‌اش است و ﴿أَمْسِکُوهُنَّ﴾ را به معنای ازدواج مجدد دانسته‌اند. ما اشکال کردیم که به این معنا نیست و شواهد ناتمام بودن فرمایش آقای خویی را بررسی کردیم. یکی از شواهد این بود که در ادامه آیه ﴿وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ بیان شده است که در روایات متعدد و کلمات بسیاری از قدمای مفسّران آمده که ضمیر هنّ به زنان مطلّقه‌ای که هنوز در عدّه هستند و عده‌شان تمام نشده برمی‌گردد. هم‌چنین امساک در ﴿تُمْسِکُوهُنَّ﴾ هم به معنای رجوع مجدد است و این معنای ﴿أَمْسِکُوهُنَّ﴾ را روشن می‌کند. گفتیم این آیه قرینه برای آیات دیگر نیست به خاطر این‌که متعلق امساک در این آیه با متعلق امساک در آیه ﴿الطَّلاقُ مَرَّتانِ فَإِمْساکٌ بِمَعْرُوفٍ﴾ فرق دارد و وقتی متعلّق فرق داشته باشد معنایش هم متفاوت می‌شود. ولی این‌جا متعلّق ﴿فَأَمْسِکُوهُنَّ﴾ و ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ﴾ یکی است، پس مراد از ﴿لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً﴾ لا تتزوجوهنّ ضراراً نیست. از روایات استفاده می‌شود که مراد تزوّج مجدد نیست بلکه رجوع در عده به قصد اذیّت و آزار زن مراد است.

یکی از روایاتی که این معنا از آن استفاده می‌شد را خواندیم که روایت حسن بن زیاد بود و گفتیم مراد حسن بن زیاد صیقل است.[[2]](#footnote-2)

**روایت تفسیر عیاشی**

روایت بعدی در تفسیر عیّاشی است. عن زرارة و حمران ابنی أعین و محمد بن مسلم عن أبی جعفر ع و أبی عبد الله ع قالوا سألناهما. معلوم نیست که مراد از قالوا سألناهما این باشد که زراره و حمران و محمد بن مسلم هر سه از ابی جعفر و ابی عبد الله علیهما السلام سؤال کرده‌اند و یعنی شش روایت باشد. البته ما در برنامه درایه النور این‌ها را شش تا می‌کنیم ولی خیلی مسلم نیست که مراد از سألناهما این باشد. ممکن است مراد این باشد که می‌گویند ما مجموعاً از این مجموعه روایت کردیم. تعبیری در

روایتی در کتاب الزکاة آمده که حمّاد عن حریز عن پنج شش نفر نقل می‌کند عن ابی عبد الله و ابی جعفر علیهما السلام، بعد می‌گوید بعضی عن ابی عبد الله، بعضی عن ابی جعفر، بعضی از هر دو و بعضی عن احدهما است و همه را یک کاسه کرده و این تعبیر را آورده‌ام. احتمال دارد که این قالوا سألناهما هم چنین معنایی داشته باشد. قالوا سألناهما عن قوله «وَ لا تُمْسِکُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا» فقالا: هو الرجل یطلق المرأة تطلیقة واحدة ثم یدعها حتی إذا کان آخر عدتها راجعها ثم یطلقها أخری فیترکها مثل ذلک فنهاه ذلک.[[3]](#footnote-3) در مورد راوی‌های این روایت بحثی نیست ولی مشکل این است که تفسیر عیاشی سند ندارد.

**روایت حلبی**

روایت سوم باب از فقیه است: روی المفضل بن صالح عن الحلبی عن أبی عبد الله علیه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل «ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا» قال الرجل یطلق حتی إذا کادت أن یخلو أجلها راجعها ثم طلقها یفعل ذلک ثلاث مرات فنهی الله عز وجل عن ذلک.[[4]](#footnote-4) شبیه این هم در تفسیر عیاشی عن الحلبی عن ابی عبد الله علیه السلام ذکر شده است.

در سند این روایت مفضّل بن صالح واقع است. حاج آقا خیلی مفصل بحث کرده‌اند و توثیقش هم می‌کنند و ما نکته خاص جدیدی در مورد این بحث نداریم؛ مراجعه کنید. حلبی‌ای که مفضّل بن صالح از او نقل می‌کند محمد بن علی حلبی است. حلبی‌ها جماعتی از آل ابی شعبه بودند که همه‌شان هم ثقه هستند و معروف‌ترین و مشهورترینشان دو نفر هستند، عبید الله بن علی و برادرش محمد بن علی. عبید الله بن علی کسی است که حماد بن عثمان عمدتاً از او روایت می‌کند. از محمد بن علی، مفضّل بن صالح و ابن مسکان خیلی روایت می‌کنند. هر کدام باشد ثقه است و در وثاقت این‌ها بحثی نیست. طریق شیخ صدوق به ابی جمیله هم بدون تردید معتبر است. طریقش این است: فقد رویته عن أبی رضی اللّه عنه عن الحمیریّ‏ عن أحمد بن محمّد بن عیسی، عن أحمد بن محمّد بن أبی نصر البزنطیّ، عن أبی جمیلة المفضّل‏ ابن صالح.[[5]](#footnote-5) حمیری عبد الله بن جعفر حمیری است و همه اجلاء ثقات هستند.

**روایت دعائم**

روایت بعدی در دعائم است. عن علی و جعفر بن محمد علیهما السلام أنهما قالا فی قول الله تعالی «ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه» قالا هو الرجل یرید أن یطلق امرأته فیطلقها

واحدة.[[6]](#footnote-6) مقدار مختصری به کتاب‌های عامه مراجعه کردم و نشد ببینم که این روایت لا تمسکوهنّ ضراراً را از حضرت علی صلوات الله علیه نقل کرده‌اند یا خیر. چون در کتاب‌های ما از حضرت علی علیه السلام این داستان نقل نشده است. البته احتمال دارد به جای عن علی عن محمد بن علی باشد و همان روایت تفسیر عیاشی باشد عن ابی جعفر عن ابی عبد الله.

**مذهب قاضی نعمان**

قبل از این که متنش را بخوانم این نکته را بگویم که قاضی نعمان صاحب دعائم اسماعیلی مذهب بوده است. مرحوم حاجی نوری در خاتمه مستدرک اصرار دارد که بگوید قاضی نعمان امامی مذهب بوده است و عمدتاً هم به این عبارت از ابن خلّکان تمسک می‌کند: کان مالکی المذهب ثم انتقل إلی مذهب الإمامیة.[[7]](#footnote-7) شاید ایشان توجه نکرده است که امامی اعم از امامی اثنی عشری است.

**فرق اسلامی**

سه فرقه اصلی در فرق اسلامی داریم: عامه، زیدیه و امامی. زیدیه و امامی شیعه به معنای اعم را تشکیل می‌دهند. زیدیه دو گروه هستند، یکی که جزء عامه هستند و دیگری که جزء شیعه هستند. عامه کسانی هستند که خلافت ابوبکر و عمر را تصحیح می‌کنند و حضرت علی علیه السلام را به عنوان اولین امام قبول ندارند. در مقابل این‌ها شیعه کسی است که حضرت علی علیه السلام را به عنوان اولین امام پذیرفته است. شیعه‌ها دو گروه هستند: شیعه‌هایی که قائل به نص اسمی هستند و شیعه‌هایی که قائل به نص وصفی هستند. کسانی که قائل به نص وصفی هستند زیدیه هستند. زیدیه می‌گویند پیغمبر صلی الله علیه و آله حضرت علی علیه السلام را با اسم معرفی نکرده است و نص اسمی در مورد ایشان وجود ندارد ولی وصف مشخّصی را تعیین کرده است که واضح بوده مراد از آن وصف حضرت علی علیه السلام است.

سه اصل در مورد امامیه وجود دارد که کسی که به این سه اصل معتقد باشد عنوان امامیه بر او صدق می‌کند. اصل اول وجوب امامت است یعنی امامت امری است واجب و بر خدا لازم است که امام تعیین کند. مطلب دوم عصمت امام علیه السلام است. مطلب سوم نصّ بر امام علیه السلام است؛ نص یا معجزه، یعنی چیز آشکاری که امامت را تعیین می‌کند. زیدیه به این سه اصل پای‌بند نیستند. نمی‌گویند حتماً باید امام وجود داشته باشد، نصّشان هم نصّ اسمی نیست بلکه نصّ وصفی است و قائل به عصمت امام هم نیستند و آنان را رجال صالح و عادلی می‌دانند.[[8]](#footnote-8) امامیّه خودش فرقه‌های مختلفی دارد.

فرقه‌هایی مثل ناووسیه، فطحیه، واقفه و اسماعیلیه جزء امامیه هستند، چون این‌ها به این اصول معتقد هستند. مرحوم شیخ مفید آن‌جا می‌فرماید: و ان اختلفوا فی اعیان الائمة. بنابراین اسماعیلیه جزء فرق امامیه حساب می‌شود و این قاضی نعمان جزء اسماعیلیه است.

مرحوم حاجی نوری تمسکاتی دارد. عبارتی در مورد عکرمه هست که «عن أبی جعفر علیه السلام» در آن وجود دارد و می‌خواهد بگوید که مراد از این ابی جعفر ابی جعفر ثانی امام جواد علیه السلام است، در حالی که ابی جعفر اول است و اصلاً در زمان امام جواد علیه السلام کسی نبوده است که حرف‌هایش مطرح شود و قرائنی برای آن روایت وجود دارد که مشخص است مال زمان امام جواد علیه السلام نیست بلکه مال زمان امام باقر علیه السلام است و حالا وارد بحث‌هایش نمی‌شوم.

نکته‌ای که می‌خواهم رویش تکیه کنم این است اصلاً قاضی نعمان قاضی رسمی نظام اسماعیلیه بوده است و این کتاب دعائم، فقه رسمی حکومت فاطمی است و به عنوان کتابی فتوایی که مبنای حکومت باشد نوشته شده است. پسرهای قاضی نعمان هم قاضی آن حکومت بودند. بله مطلبی هست که حاج آقا اشاره می‌فرمودند امثال قاضی نعمان که ملا و باسواد هستند واقعاً نمی‌توانند به امامت امثال آن خلفای فاطمی معتقد باشند و این‌ها بازیگر هستند ولی ملاک در امامی بودن این است که باید به امامت ائمه ما علیهم السلام اقرار داشته باشد و اگر در دلش بفهمد که ائمه ما حق هستند ولی اقرار به آن نکند، امامی حساب نمی‌شود. مرحوم علامه حلی در بعضی از کتاب‌هایش می‌فرماید من کسی از علما نمی‌شناسم که به خلافت بلافصل امیر المؤمنین علیه السلام علماً اعتقاد نداشته باشد ولی به خاطر این‌که امکانات دنیوی‌ای که در اختیارشان هست از آن‌ها سلب نشود اقرار نمی‌کنند.

محمد بن مسلم می‌گوید خانمی آمد و پرسید زنی موقع حاملگی هنگام زایمان رفته است و بچه در شکمش هست، چه کنم؟ مسئله شرعی‌اش را جواب می‌دهد و بعد می‌گوید چه کسی تو را فرستاد؟ گفت ابو حنیفه من را فرستاد و گفت هر چه جواب داد بیا به من بگو. می‌گوید فردا رفتم در مسجد کوفه حلقه ابو حنیفه را دیدم و دیدم مسئله‌ای را که دیشب آن خانم از من سؤال کرد دارد طرح می‌کند و همان جوابی که من گفتم را نقل می‌کند. می‌گوید سینه صاف کردم، یک دفعه من را دید و گفت: اللهم غفراً دعنا نعیش. گویا دارد به خدا می‌گوید از ما در گذر، بگذار زندگی‌مان را بکنیم، بگذار نانمان را بخوریم.[[9]](#footnote-9) در واقع خیلی از این‌ها از باب نان خوردن و دعنا نعیش هستند. عدم اقرارهایی که به علت دعنا نعیش باشد باعث می‌شود که داخل در فرقه امامیه حقّه تلقی نشود.

البته نکته‌ای هست که قاضی نعمان کتابی به نام ایضاح دارد. ظاهراً چیزی شبیه شرح دعائم و مقداری

منابع دعائم در آن منعکس شده است. قطعه‌ای از این ایضاح موجود است و در یکی از این شماره‌های میراث حدیثی شیعه که دار الحدیث منتشر می‌کردند چاپ شده است. قبل از این‌که چاپ شود نسخه‌ای از آن در اختیار حاج آقا بود و حاج آقا منابع این را درآورده بودند و بسیاری از منابعش منابع امامیه است، مانند کتاب جعفریات که به عنوان المسائل الجعفریة از آن یاد می‌کند و کتاب حلبی.

ممکن است با توجه به این‌که منابعش منابع امامیه است شخصی بگوید که قابل اعتماد است. اما اولاً ولو منابعش منابع امامیه است ولی اثبات صحت بعضی از این منابع برای ما امامیه هم راحت نیست مثل جعفریات که یکی از منابع مهم آن است و اثبات اعتبارش خیلی سخت است و ثانیاً با مقایسه بین نقلیات صاحب دعائم از بعضی از این منابع و خود منابع به نظر می‌رسد که ایشان دست‌کاری می‌کند، به این معنا که روایت‌ها را با توجه به استنباط و اجتهاد خودش به عبارت‌های روشن‌تری تبدیل می‌کند و صرفاً ناقل روایت نیست بلکه مفتی بر اساس روایات است.

فرض کنید در کتاب نهایه شیخ طوسی که فقه مأثور و بر پایه روایات است، تعبیراتی که شیخ طوسی دارد عین تعبیرات روایات نیست. در همان فضای روایی قرار دارد ولی نمی‌شود منقولات شیخ طوسی در نهایه را به عنوان روایت تلقی کنیم، چون تا حدودی استنباط شیخ طوسی در این منقولات نقش داشته است. البته استنباطی که در نهایه اعمال شده است با استنباط در مبسوط زمین تا آسمان فرق دارد. از این رو خود شیخ طوسی در مورد نهایه تعبیر می‌کند که من الفاظ نص أو قریب من الفاظ النص را آورده‌ام.

البته در این روایت تقریباً دست‌کاری زیادی ندارد ولی باز هم فی الجمله دستکاری‌ای هست. این روایت تقریباً همان روایت حلبی یا روایت زراره و عمران و محمد بن مسلم است ولی عبارت‌هایی را اضافه کرده است تا ارتباط تفسیری با آیه را روشن‌تر کند. می‌گوید: عن علی گفتیم به احتمال زیاد عن محمد بن علی باید باشد و جعفر بن محمد علیهما السلام أنهما قالا فی قول الله تعالی «ولا تمسکوهن ضرارا لتعتدوا ومن یفعل ذلک فقد ظلم نفسه» قالا هو الرجل یرید أن یطلق امرأته فیطلقها واحدة. این روایت را با روایت حلبی و تفسیر عیاشی با هم در نظر بگیرید. این تکه هو الرجل یرید أن یطلق امرأته فیطلقها واحدة شبیه روایت محمد بن مسلم است. این می‌گوید: ثم یدعها حتی إذا کان أن یخلو أجلها و روایت حلبی چنین است: حتی إذا کادت أن یخلو أجلها. و لیس له بها حاجة در روایت حسن بن زیاد است. ثم یطلقها کذلک و یراجعها حتی إذا کاد أجلها أن یخلو و لا حاجة له بها. این عبارت‌ها را ترکیبی از سه روایت حسن بن زیاد، تفسیر عیاشی و فقیه است. ولا حاجة له بها الا لیطول العدة علیها، این تعبیر در آن‌ها نیست ولی مراد همین است که این کار را برای اذیت کردن و طولانی کردن عده می‌کند و یضر فی ذلک بها، اذیتش می‌کند. این تفسیر ضراراً است و برای ایجاد ارتباط بین این تفسیر با آیه مطلب را واضح‌تر می‌کند. فنهی الله عز وجل عن ذلک. این دقیقاً مال حلبی است. محور اصلی‌اش

روایت حلبی است و بعضی از الفاظ روایت تفسیر عیّاشی و تفسیر حسن بن زیاد عن ابی عبد الله علیه السلام را هم آورده و متن روشن‌تری ارائه کرده است. اگر احیاناً در این اضافات مطوی‌ای که در دعائم الاسلام وارد شده نکته‌ای وجود داشته باشد، ما نمی‌توانیم آن‌ها را بپذیریم.

بنابراین با توجه به مجموع روایات فرمایش مرحوم آقای خویی ناتمام است.

**اشکال سوم به آقای خویی**

اشکال سومی که ما به فرمایش مرحوم آقای خویی داریم این است که ایشان می‌فرماید ﴿سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ یعنی از زن صرف نظر کند و تزویج نکند. معنای ﴿سَرِّحُوهُنَّ﴾ غض نظر نیست. تسریح یعنی آزاد کردن زن. در جایی سرحوهنّ صحیح است که نوعی علقه بین مرد و زن باشد. موقعی که زن در زوجیّت است، سرحوهنّ یعنی طلاقش بدهد. اگر در عده است اختیارش با مرد است و می‌تواند در عده رجعی رجوع کند، سرحوهنّ یعنی رجوع نکن. چون هنوز علقه‌ای وجود دارد و می‌تواند این بند را که به وسیله زوجیّت یا عده وجود دارد بردارد یا با فعل وجودی که طلاق است یا با فعل عدمی که ترک المراجعه است. اما جایی که اصلاً بندی وجود ندارد این معنای حقیقی تسریح نیست، بله مجازاً می‌توانید تسریح را به این معنا بگیرید. ولی مرحوم آقای خویی ﴿بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ را می‌خواست معنای حقیقی قرار بدهد و وقتی آن را معنای حقیقی قرار داد مجبور می‌شود که ﴿أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾ را معنای مجازی قرار دهد. چه وجهی دارد که به قرینه صدر در ذیل تصرف کنیم و آن را به معنای مجازی بگیریم؟ برعکس کنید و به قرینه ﴿أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ﴾، ﴿بَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ﴾ را حمل به این کنید که مراد از بلغن اجلهنّ معنای حقیقی اش نیست و مجاز مشارفت است.

پاسخ سؤال: نه در مقابل ﴿امسکوهنّ﴾ است. اگر آن باشد، امسکوهنّ یعنی در خانه‌ات نگه دار، آن که مراد نیست. جاهای دیگر که امسکوهنّ ندارد، مثلاً درباره پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید ﴿أُسَرِّحْکُنَّ سَراحاً جَمیلاً﴾[[10]](#footnote-10) یا اگر بعد از عده می‌فرماید ﴿سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَمیلاً﴾[[11]](#footnote-11) در مقابلش امساک وجود ندارد. بنابراین به نظر می‌رسد که معنای این آیه همان معنای اتفاقی همه مفسران است و فرمایش مرحوم آقای خویی ناتمام است.[[12]](#footnote-12)

**و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین**

1. سوره بقره، آيه 231. ﴿وَ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ فَبَلَغْنَ أَجَلَهُنَّ فَأَمْسِكُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ أَوْ سَرِّحُوهُنَّ بِمَعْرُوفٍ وَ لا تُمْسِكُوهُنَّ ضِراراً لِتَعْتَدُوا وَ مَنْ يَفْعَلْ ذلِكَ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ وَ لا تَتَّخِذُوا آياتِ اللَّهِ هُزُواً وَ اذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَ ما أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتابِ وَ الْحِكْمَةِ يَعِظُكُمْ بِهِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْ‏ءٍ عَليمٌ﴾ [↑](#footnote-ref-1)
2. پاسخ سؤال: نه، چون میتواند زن را راضی کند آن هم به یک معنا میتواند علت تامه باشد؛ علت تامه با واسطه. فرض کنید اگر به مرد گفتند من خاف العیل فلیتزوّج، کسی که از فقر میترسد ازدواج کند، فلیتزوّج هم عین همان است و تزوّج و امسک هیچ فرقی با هم ندارد، من خاف العیل فلیتزوّج یعنی خودش تمام العله است یعنی مقدماتش را هم فراهم کند. متعلق امساک آن خانم است و میگوید شما آن خانم را نگاه دارید. شارع امر میکند که این ذات زن را نگه دارید. برای اینکه نگه داشتن او مشروع باشد نیاز به مقدماتی دارد یعنی برای اینکه بتوانید زن را نگاه دارید مقدماتش را هم فراهم کنید. بحث علقه نیست، گاهی متعلق امساکٌ بمعروف را زوجه قرار میدهیم، وقتی که زوجه نباشد امساک الزوجة هم نیست. وقتی مرجع ضمیر را آن خانم قرار میدهید، میگوید این خانم را نگاه داری کن، یعنی اگر شرعیت نگهداری متوقف بر این است که تزویج کنی با او تزویج کن، تزویج هم مقدمات شرعی میخواهد و از آن جمله جلب رضایت زن است، پس برو رضایت زن را جلب کن. شما بین این دو مخیّر هستید، یا امساک بمعروف یا تسریح باحسان. [↑](#footnote-ref-2)
3. جامع احادیث الشیعة، سید حسین بروجردی، ج27، ص186. ح 40402: تفسير العياشي ١١٩ ج ١ - عن زرارة وحمران ابني أعين و محمد بن مسلم عن أبي جعفر وأبى عبد الله عليهما السلام قالوا سألناهما عن قوله تعالى " ولا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا " فقالا هو الرجل يطلق المرأة تطليقة واحدة ثم يدعها حتى إذا كان آخر عدتها راجعها ثم يطلقها أخرى فيتركها مثل ذلك (فنهاه عن - ظ) ذلك. [↑](#footnote-ref-3)
4. جامع احادیث الشیعة، سید حسین بروجردی، ج27، ص186. ح 40403: فقيه ٣٢٣ ج ٣ - روى المفضل بن صالح عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن قول الله عز وجل " ولا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا " قال الرجل يطلق حتى إذا كادت أن يخلو أجلها راجعها ثم طلقها يفعل ذلك ثلاث مرات فنهى الله عز وجل عن ذلك. تفسير العياشي ١١٩ ج ١ - عن الحلبي عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته (وذكر نحوه). [↑](#footnote-ref-4)
5. من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص450. و ما كان فيه عن أبي جميلة فقد رويته عن أبي- رضي اللّه عنه- عن الحميريّ‏ عن أحمد بن محمّد بن عيسى، عن أحمد بن محمّد بن أبي نصر البزنطيّ، عن أبي جميلة المفضّل‏ ابن صالح. [↑](#footnote-ref-5)
6. جامع احادیث الشیعة، سید حسین بروجردی، ج27، ص186. الدعائم ٢٩٤ ج ٢ - عن علي وجعفر بن محمد عليهما السلام أنهما قالا في قول الله تعالى " ولا تمسكوهن ضرارا لتعتدوا ومن يفعل ذلك فقد ظلم نفسه " قالا هو الرجل يريد أن يطلق امرأته فيطلقها واحدة ثم يدعها حتى إذا كان أن يخلو أجلها راجعها وليس له بها حاجة ثم يطلقها كذلك ويراجعها حتى إذا كاد أجلها أن يخلو ولا حاجة له بها الا ليطول العدة عليها ويضر في ذلك بها فنهى الله عز وجل عن ذلك. [↑](#footnote-ref-6)
7. وفيات الأعيان و أنباء أبناء الزمان‏، احمد بن محمد ابن خلكان، ج5، ص415. أبو حنيفة النعمان بن أبي عبد اللّه محمد بن منصور بن أحمد بن حيون، أحد الأئمة الفضلاء المشار إليهم، ذكره الأمير المختار المسبّحي في تاريخه فقال: كان من أهل العلم و الفقه و الدين و النبل على ما لا مزيد عليه، و له عدة تصانيف: منها كتاب «اختلاف أصول المذاهب» و غيره، انتهى كلام المسبحي في هذا الموضع. و كان مالكي المذهب ثم انتقل إلى مذهب الإمامية، و صنف كتاب «ابتداء الدعوة للعبيديين» و كتاب «الأخبار» في الفقه، و كتاب «الاقتصار» في الفقه أيضا. [↑](#footnote-ref-7)
8. پاسخ سؤال: این تعریف را مرحوم شیخ مفید در اوائل المقالات در تعریف امامیه بیان کرده است. [↑](#footnote-ref-8)
9. الاختصاص، شیخ مفید، ج، ص203. وَ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: إِنِّي ذَاتَ لَيْلَةٍ لَنَائِمٌ عَلَى السَّطْحِ إِذْ طَرَقَ الْبَابَ طَارِقٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا فَقَالَ أَشْرِفْ رَحِمَكَ اللَّهُ فَأَشْرَفْتُ فَإِذَا امْرَأَةٌ فَقَالَتْ لِي ابْنَةٌ عَرُوسٌ يَضْرِبُهَا الطَّلْقُ‏ فَمَا زَالَتْ تُطْلَقُ حَتَّى مَاتَتْ وَ الْوَلَدُ يَتَحَرَّكُ فِي بَطْنِهَا وَ يَذْهَبُ وَ يَجِي‏ءُ فَمَا أَصْنَعُ‏ فَقُلْتُ لَهَا يَا أَمَةَ اللَّهِ سُئِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْبَاقِرُ ع عَنْ مِثْلِ هَذَا فَقَالَ يُشَقُّ بَطْنُ الْمَيِّتِ وَ يُسْتَخْرَجُ الْوَلَدُ يَا أَمَةَ اللَّهِ افْعَلِي مِثْلَ ذَلِكَ يَا أَمَةَ اللَّهِ إِنِّي رَجُلٌ فِي سِتْرٍ مَنْ وَجَّهَكِ إِلَيَّ قَالَتْ لِي رَحِمَكَ اللَّهُ جِئْتُ إِلَى أَبِي حَنِيفَةَ صَاحِبِ الرَّأْيِ فَقَالَ لِي مَا عِنْدِي فِيهَا شَيْ‏ءٌ وَ لَكِنْ عَلَيْكِ بِمُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ الثَّقَفِيِّ فَإِنَّهُ يُخْبِرُكِ فَمَا أَفْتَاكِ بِهِ مِنْ شَيْ‏ءٍ فَعُودِي إِلَيَّ فَأَعْلِمْنِيهِ فَقُلْتُ لَهَا امْضِي بِسَلَامٍ فَلَمَّا كَانَ الْغَدُ خَرَجْتُ إِلَى الْمَسْجِدِ فَإِذَا أَبُو حَنِيفَةَ يَسْأَلُ أَصْحَابَهُ عَنْهَا فَتَنَحْنَحْتُ فَقَالَ اللَّهُمَّ غَفْراً دَعْنَا نَعِيشُ‏. [↑](#footnote-ref-9)
10. سوره احزاب، آيه 28. ﴿يا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لِأَزْواجِكَ إِنْ كُنْتُنَّ تُرِدْنَ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زينَتَها فَتَعالَيْنَ أُمَتِّعْكُنَّ وَ أُسَرِّحْكُنَّ سَراحاً جَميلاً﴾ [↑](#footnote-ref-10)
11. سوره احزاب، آيه 49. ﴿يا أَيُّهَا الَّذينَ آمَنُوا إِذا نَكَحْتُمُ الْمُؤْمِناتِ ثُمَّ طَلَّقْتُمُوهُنَّ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَمَسُّوهُنَّ فَما لَكُمْ عَلَيْهِنَّ مِنْ عِدَّةٍ تَعْتَدُّونَها فَمَتِّعُوهُنَّ وَ سَرِّحُوهُنَّ سَراحاً جَميلاً﴾ [↑](#footnote-ref-11)
12. پاسخ سؤال: چون میگفت سرحوهنّ تسریح خارجی باشد یعنی اجازه بده که از خانهات بیرون بروند. آن وقت معنای امسکوهنّ این است که اجازه بده در خانهات باشند. یعنی مفروض این است که در خانهاش هست. [↑](#footnote-ref-12)